

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

تشریح دیدگاه محقق خراسانی در استصحاب زمان

بحث در این است که آیا استصحاب در زمان جریان دارد یا خیر؟ نکاتی را در بحث گذشته عرض کردیم، یک نکته را باید یک مقداری توضیح بیشتری بدهیم چون ظاهراً برای بعضی آقایان درست روشن نشد و آن اینکه مرحوم آخوند فرمودند ما دو نوع حرکت داریم؛ یک حرکت قطعی و یک حرکت توسّطیه. روی حرکت توسّطیه اشکالی در جریان استصحاب نیست برای اینکه حرکت توسّطیه یک وجود واحد مستمر است اما آنچه اشکال در آن وجود دارد در حرکت قطعی است، دیروز اشاره‌ای کردیم ولی همین را باز یک مقدار توضیح بدهیم؛ فرق بین حرکت قطعی و حرکت توسّطیه در همین است که در حرکت توسّطیه کون الشیء بین المبدأ و المنتهی ملاک است، یعنی هر آن فی‌أی مکان اینها ملاحظه نمی‌شود، یک شیئی که بین مبدأ و منتهاست، این وسط هم که در اینجا می‌گویند مراد از وسط از همان آن حرکت شروع می‌شود، آن دوم وسط بین المبدأ و المنتهاست، آن سوم وسط بین المبدأ و المنتهاست. آن چهارم آن 99 هم وسط بین المبدأ و المنتهاست تا آن صدم که می‌رسد به منتهی، این را می‌گوییم حرکت توسّطیه.

در حرکت توسّطیه دیگر ملاحظه نمی‌کنیم در این آن، در این نقطه. در آن بعد در نقطه دوم و در مکان دوم، در آن بعد در مکان سوم، این ملاحظه‌ای آنات و امکان در حرکت توسّطیه نمی‌شود اما بخلاف حرکت قطعی، در حرکت قطعی می‌گوئیم یک آن در این مکان بوده، بعد این منعدم می‌شود آن بعد در مکان دوم است و لذا در حرکت قطعی دائماً مسئله‌ی قوه و فعل مطرح است یعنی هر آن بعدی که هنوز موجود نشده بالقوه موجود است، وقتی موجود شد به فعلیت می‌رسد، منعدم می‌شود نوبت به آن دیگری می‌رسد.

اگر ما ملاحظه‌ای آنات و امکان و این اجزاء و خصوصیات را کنیم از این تعبیر به حرکت قطعی می‌شود و در فلسفه بیان کردند که حرکت قطعی معروض برای زمان است و زمان عنوان عارض برای حرکت قطعی را دارد، هر دو نوع حرکت در خارج موجود است، اینطور نیست که بگوئیم ما چیزی به نام حرکت توسّطیه نداریم، هر دویست هست برای هر کدام هم یک احکام و آثاری بار می‌شود.

حالا مرحوم آخوند می‌فرمایند یکی از آثار و نقاط افتراق که این در فلسفه به آن نمی‌پردازند چون جای بحثش نیست، این است که حرکت توسّطیه چون دیگر ملاحظه‌ای آنات متعدد، ملاحظه‌ی مکان‌های متعدد را نمی‌کنیم یک شیء واحد مستمر است لذا قابلیت استصحاب دارد، قابلیت بقاء دارد. اما حرکت قطعی بر اساس تعریفی که عرض کردیم یک شیء واحد مستمر نیست،

یوجد ینعدم، ثم یوجد ینعدم، ثم یوجد ینعدم و یتصرّم و ینقضی.

حالا همین جا بد نیست این کلام مرحوم محقق عراقی اعلی الله مقامه الشریف را ذکر کنیم؛ ایشان به این فرمایش مرحوم آخوند اشکال دارد، بحث‌مان از مطلب دیروز قطع نشود ان شاء الله دنبال خواهیم کرد؛

اشکال مرحوم عراقی بر کلام محقق آخوند

مرحوم عراقی می‌فرماید

[1] اینکه مرحوم آخوند آمده بین حرکت قطعیه و توسطیه فرق گذاشته و در حرکت توسطیه می‌گوید یک موجود مستمر قارّ است، یک موجود ثابت است و در نتیجه در حرکت توسطیه بقاء حقیقی تصور می‌شود. مرحوم عراقی این را قبول ندارد می‌فرماید البقاء الحقیقی للشیء عبارة عن استمرار وجوده فی ثانی زمان حدوثه بما له من المراتب و الحدود المشخّصة له فی آن حدوثه، می‌فرماید بقاء حقیقی در جایی است که یک شیئی استمرار داشته باشد به طوری که در زمان دوم با همان خصوصیات که در زمان حدوثش بوده موجود باشد، می‌گوئیم این نیست.

در یک دقیقه پیش با همین خصوصیات و اوضاع بوده حالا در یک دقیقه بعد هم با همین خصوصیات است، قابلیت بقاء حقیقی در آن تصوّر دارد اما می‌فرمایند در حرکت توسطیه بقاء حقیقی نیست و مثله غیر متصوّر فی الحركة التوسطية فی مثل الزمان و نحوه بداهة أنّها لیست تحقّقها إلا عین التجدد و الانقضاء و الخروج من القوة إلى الفعل، می‌فرماید در حرکت توسطیه اصلاً اینطور نیست که ما بگوئیم این شیء در آن دوم به مثل تمام خصوصیات است که در آن اول است چون حقیقتش وجود و انعدام است، حقیقتش تجدد و انقضائ است و خروج از قوه به فعل است.

تأمل استاد بر اشکال محقق عراقی

به نظرم می‌رسد که این اشکال که مرحوم عراقی کردند اشکال واردی نیست، برای اینکه اصلاً معنای حرکت توسطیه این نیست که ایشان فرموده و اگر مراجعه بفرمایید در فلسفه می‌گویند زمان عارض حرکت قطعیه است، اصلاً دیگر حرکت توسطیه را معروض برای زمان قرار نمی‌دهند، حرکت قطعیه است که مسئله‌ی خروج از قوه به فعل در آن مطرح است. در حرکت قطعیه است که مسئله تجدد و انصرام مطرح است، می‌گوئیم در این آن، در این مکان موجود و منعدم شد حالا آن بعد، آن سوم، هر آنی خودش یک وجود جدایی دارد.

بعبارة أخرى در حرکت قطعیه ما متحرک‌های متعدد و موجودات متعدده داریم اما در حرکت توسطیه یک متحرک داریم، یک وجود داریم، وجودات متعدد نداریم و لذا می‌گوئیم در حرکت توسطیه یعنی کون الشیء بین المبدأ و المنتهی و لذا گفتیم از همان

آن دوم می‌گوئیم بین المبدأ و المنتهاست، دیگر خروج از قوه به فعل و تجدد و انصرام در آن وجود ندارد و تعجب است چطور مرحوم محقق عراقی این اشتباه برایشان شده.

نکته‌ای که وجود دارد در فلسفه، زمان را می‌گویند عارض بر حرکت قطعی است یعنی اصلاً زمان از همین جا درست می‌شود، اینکه ما می‌گوییم زمان ثانیه است، به همین معناست که این ثانیه قبل نبوده و بعدش هم نیست، ثانیه، دقیقه، ساعت و ... عارض بر حرکت قطعی است، اگر کسی گفت ما چیزی به نام حرکت قطعی نداریم این خودش یکی از ادله‌ی انکار زمان می‌شود چون زمان عارض بر حرکت قطعی است، بعد باید به مرحوم آخوند بگوئیم حرکت توسطیه ولو اینکه شما فرمودید استدراک کردید ولی این اصلاً از محل بحث خارج است، حرکت توسطیه معروض برای زمان قرار نمی‌گیرد و الآن بحث ما در استصحاب در باب زمان است.

برای جریان استصحاب در زمان سه راه وجود دارد؛ یا ما از خود زمان یک تعریف جدیدی کنیم، یعنی تفصیل زمان را تغییر بدهیم یا بگوئیم عقلاً این وجودات متعدد است اما چون یک انفصال روشنی بین آناتش نیست عرف این را در حکم وجود واحد می‌داند و بقای عرفی هست می‌گوئیم تا دو دقیقه پیش شب بوده، تا دیروز رمضان بوده امروز هم استصحاب کنیم شهر رمضان را! تا دو دقیقه پیش روز بوده استصحاب کنیم بقای نهار را. بگوئیم بقاء عرفاً وجود دارد ولو بالدقة العقلية این جزء غیر از اجزاء قبلی است اما عرف این را باقی می‌داند.

راه سوم راهی است که هم مرحوم محقق حائری قائل است و هم مرحوم محقق عراقی، هر دو می‌فرمایند اصلاً در استصحاب چه کسی گفته عنوان بقاء لازم است؟ تا شما بگوئید در باب اجزاء زمان ما چیزی به نام بقاء نداریم، هم مرحوم حائری و هم مرحوم عراقی در جزء چهارم نه‌ایة الافکار صفحه 146

^[2] ایشان می‌فرماید ما باشیم و ادله استصحاب، ادله استصحاب هر جایی می‌تواند جاری شود که امکان صدق نقض یقین به شک باشد.

ما دیگر در ادله‌ی استصحاب چیزی به عنوان بقاء و شک در بقاء نداریم! عبارت مرحوم عراقی این است: ایشان بعد از اینکه از همان راه عرفی وارد می‌شود می‌فرماید این آنات به نظر العرف وجود واحد مستمر است از این راه می‌خواهند استصحاب را درست کنند بعد تلقی می‌کنند بل ممکن آن یقال إنه لیس لعنوان البقاء اثر فی ادلة الاستصحاب، برای عنوان بقاء ما اثری در ادله‌ی استصحاب نمی‌بینیم فإنّ الموجود فیها هو النهی عن نقض الیقین بالشک، استصحاب می‌گوید اگر یک چیزی یقین داشتی الآن شک داری، اگر صدق نقض یقین به شک کرد اینجا استصحاب جاری است.

بعد می‌فرماید و لا ریب فی أنّ الدائرة صدق النقض عرفاً أوسع من البقاء الحقيقي و المسامحی، خود صدق نقض یعنی اگر کسی بگوید جناب عراقی نتیجه‌ی این استنباط شما چیست؟ می‌گوئید بقاء در ادله‌ی استصحاب نیست، آنچه که هست نقض است می‌فرماید دایره‌ی نقض اوسع از بقاست، جاهایی هست که نقض صدق می‌کند ولو بقاء در آنجا صدق نکند، می‌فرمایند ما وقتی

به عرف مراجعه کنیم «فیکون رفع الید عن ترتّب الأثر علی الأمر التدریجی الذی ینعدم و یوجد علی التعاقب بالشک فی انقطاع سلسله وجوداته نقضاً للیقین بالشک عرفاً»، می‌فرماید شما تا حالا روز بوده امساک می‌کردید، الآن اگر استصحاب بقاء روز کنید باز همان آثار را برایش مترتب می‌کنید اگر این کار را نکردید و آمدید آن اثری که بر روز بودن مترتب بود را مترتب نکردید عرف می‌گوید شما نقض یقین به شک کردید ولو روز یک امر تدریجی است، امری است که یوجد و ینعدم و لو روز یک چیزی است که در آن بقاء معنا ندارد اما صدق نقض یقین به شک می‌کند، نقض یقین به شک یعنی شما آثاری که بر متیقّن بار می‌کردی را الآن بار نکنی، این می‌شود نقض یقین به شک، اما اگر آمدید همان اثری که بر متیقّن بار کردی الآن بر مشکوک بار کنی این می‌شود بنای بر یقین سابق، لذا ایشان می‌فرماید ما باشیم و ادله ی استصحاب همین ملاک است و بقاء ملاک نیست.

دیدگاه مرحوم امام نسبت به نظر محقق حائری

امام قدس سره ظاهراً اشاره‌ای نکرده باشند به کلام مرحوم عراقی ولی می‌فرمایند به نظر ما این کلام استادمان مرحوم حائری (چون دیروز عرض کردیم مرحوم آقای حائری هم می‌فرمایند بقاء معتبر نیست، ما چیزی در ادله استصحاب به عنوان بقاء نداریم)، اشکال دارد.

می‌فرمایند کبرایی که در ادله استصحاب آمده حرمت نقض یقین به شک است، این حرمت نقض یقین به شک یعنی چه؟ می‌فرمایند به این معناست که أنّ الیقین الفعلی لا ینقض بالشک الفعلی، به این معناست که یقین فعلی با شک فعلی نقض نشود و لازمه آن یكون هناك شكٌ فعليٌّ متعلّقٌ بعین ما تعلّق به الیقین الفعلی، لازمه‌اش این است که شک به چه چیز تعلّق پیدا کند؟ به عین آنچه که قبلاً تعلّق پیدا کرده، می‌فرمایند خود کبرای استصحاب حرمة نقض الیقین بالشک، این کبرا.

یعنی یقین نباید با شک نقض شود، لازمه‌ی این کبرا این است که شک تعلّق پیدا کند به عین آنچه که یقین به او تعلّق پیدا کرده، بعد می‌فرمایند و لا يتصور ذلك یعنی شک بخواهد به عین ما تعلّق به الیقین تعلّق پیدا کند إلا بأن يكون الشک فی بقاء ما علم وجوده سابقاً، متعلّق شک شما بقاء همان متعلّق یقین باشد، و لا يتصور ذلك إلا بأن يكون الشک فی بقاء ما علم وجوده سابقاً، در حقیقت می‌فرمایند این کبرایی که در ادله‌ی استصحاب آمده با قطع نظر از شک در بقاء معنا ندارد، یک لازم بیّن یا غیر بیّن است لا اقل غیر بیّن است.

آیا آنچه امام به عنوان لازمه این کبرا فرمودند درست است؟ یک تأییدی هم می‌آورند می‌فرمایند در روایات استصحاب آمد لأَنَّک کنت علی یقینٍ من طهارتک فشککت و لیس ینبغی لک أن تنقض الیقین بالشک ابداء، می‌فرماید این عبارتةً أُخری عن الشک فی بقاء الطهارة است، اینکه لأَنَّک کنت علی یقینٍ من طهارتک لیس ینبغی لک أن تنقض الیقین یعنی تو طهارت را باقی بگذار، فکیف یقال لا یستفاد ذلك من الاخبار، چرا مرحوم حائری و مرحوم عراقی می‌فرمایند این از اخبار استفاده نمی‌شود.

دیدگاه استاد نسبت به فرمایش مرحوم امام

این کلمات بود، کلام مرحوم حائری، مرحوم عراقی و مرحوم امام قدس سره، به نظر ما حق با این علمین است، مرحوم حائری و مرحوم عراقی؛ آنچه که موضوع بحث است این است که آیا از ادله‌ی استصحاب استفاده می‌شود که متیقّن باید بقاء و قابلیت بقا داشته باشد یا نه؟ خود متیقّن آیا باید بگوئیم که الآن لو لا این شک ما، لو لا بخواهیم استصحاب کنیم خود متیقّن یک موجود مستمری است، آیا چنین چیزی به عنوان موضوع ادله‌ی استصحاب است یا اعم است؟ استصحاب می‌گوید اگر به یک چیزی یقین داشتی بعد شک کردی ولو این باقی هم نباشد اما ملاک صدق نقض است، قبلاً هم ما عرض کردیم در باب تغییر موضوع نقض صدق نمی‌کند در یک جایی یقین داشتیم به طهارتش و الآن شک داریم به نجاست چیز دیگری، اینجا اصلاً صدق نقض یقین به شک نمی‌کند!

این بزرگان می‌فرمایند ملاک ما صدق نقض یقین به شک است، حتی اگر یادتان باشد ما در بحث استصحاب عدمی ازلی حرف بالاتری زدیم گفتیم لزومی ندارد که همیشه در استصحاب ما موضوع داشته باشیم، اگر موضوع بود این موضوع باید صدق نقض یقین به شک نکند، وقتی در جواب خود امام در بحث مسئله‌ی سالبه به انتفاع موضوع گفتیم موضوع ندارد که ندارد اما متعلق یقین ما هست یا نه؟

ما یقین داریم به عدم عدالت، ولو زید هم موجود نیست، الآن هم می‌خواهیم استصحاب عدم عدالت کنیم مانعی ندارد لا تنقض الیقین بالشک اینجا می‌آید، یقین داریم و حتی مثال زدیم به عدم جعل قبل الشریعه یعنی قبل از اینکه اصلاً موضوع و شرعی، شارع بخواهد بیاورد، می‌گوییم یقین داشتیم به اینکه شارع جعلی نکرده الآن هم استصحاب عدم جعل می‌کنیم، ما یک حرفی بالاتر از این را قبلاً گفتیم و بعد گفتیم اینکه بگوئیم وحدت بین قضیه‌ی متیقنه و مشکوکه، بله در جایی که موضوع داشته باشیم اینجا موضوع باید واحد باشد اما لزومی ندارد به این معنا که گاهی اوقات ما اصلاً موضوع نداریم، که بحثش بعداً در تنبیهات دیگر مفصل‌تر خواهیم گفت.

اما اجمالاً این شد که قبلاً هم گذشت، دایره‌ی استصحاب توسعه دارد، دایره‌ی استصحاب همین است که این بزرگان می‌فرمایند ملاکش این است که یقین و شکی باشد شما این یقین را با شک نباید نقض کنید، فقط باید صدق نقض یقین به شک کند، عرف می‌گوید اینجا اگر گفتید روز است و الآن دیگر روز نیست نقض یقین به شک شده، عرف این را می‌گوید ولو خود عرف هم به نظر من عرف هم می‌داند زمان آن به آن است، این دیگر خیلی نیاز به دقت عقلی نیست یعنی یکی از اشکالاتی که به راه دوم وارد است این است که عرف هم زمان را یک چیز متصرمی می‌داند، الآن به عرف بگوئید، می‌گوید در این لحظه اینجا هستم، عرف هم این را تشخیص می‌دهد و زمان را یک موجود متصرم می‌داند، عرف هم زمان را یک موجود واحد نمی‌داند حالا که نمی‌داند می‌گوید با اینکه باقی نیست اما نقض یقین به شک می‌شود، من تا حالا یقین داشتم به لیلیت، الآن که شک دارم اگر بخواهم خلافش را عمل کنم این نقض یقین به شک شده.

پس اینجا راجع به مسئله‌ی موضوع و وحدت قضیه متیقنه و مشکوکه، باز طلب آقایان باشد ان شاء الله رسیدیم به آن تنبیهی که مفصل بحث می‌شود.

اما اجمالاً در همین جا به امام رضوان الله علیه عرض می‌کنیم این لازم را شما از کجا آوردید؟ ما در کبرای استصحاب می‌گوئیم حرام است نقض یقین به شک، این یک.

بعد می‌فرمائید که شک باید تعلق پیدا کند به عین آنچه که یقین به او تعلق پیدا کرده تا اینجا هم قبول می‌کنیم، اما اینکه لا یتصور إلا اینکه این متیقن باقی باشد از کجاست؟ من یقین دارم به عدم جعل در ده هزار سال پیش، الآن هم شک من در همان عدم جعل است که آیا آن عدم جعل الآن هم آثار را برایش مترتب کنم یا نه؟ ملاک فقط حرمة نقض الیقین بالشک است، چیزی نبوده که ما بگوئیم باقی است، مخصوصاً روی همین مبنا که ما بگوئیم عدم مضاف هم حکم عدم مطلق را دارد، اصلاً چیزی نبوده.

پس اشکال در آن قسمت اخیر است که می‌فرماید و لا یتصور إلا اینکه آن باقی باشد، در همین لیل و نهار، در شهر رمضان، امروز بیست و نهم است و ما نمی‌دانیم هنوز شهر رمضان هست یا نه؟ استصحاب می‌کنیم بقاء رمضان را.

استصحاب در اینجا جریان دارد ولو اینکه یقین دارم امروز غیر از روز قبل است، اما عرف می‌گوید تو یقین داشتی به رمضان، الآن اگر بخواهی بگوئی رمضان نیست می‌شود نقض یقین به شک، ولو امروز روز قبل نیست، روز قبل با امروز هم دو روز است.

یک بحثی را سال گذشته در اول استصحاب داشتیم که موضوع را اگر بخواهیم به دقت عقلی بگیریم هیچ جا نمی‌شود استصحاب کرد، موضوع را بخواهیم عرفی بگیریم جایی برای شک باقی نمی‌ماند که بخواهیم استصحاب کنیم یعنی یک شبهه‌ی مهم در باب استصحاب بود که گاهی اوقات گفتیم انسان را متوقف می‌کند که اصلاً باید باب استصحاب را کنار بگذارد، یکی از راه‌هایش این است که بیائیم دور موضوع (بقاء) خط بکشیم، ملاک ما یقین و شک در باب استصحاب است.

این ایام هم ایام اعتکاف است، از آقایانی که ان شاء الله توفیق پیدا می‌کنند و معتکف می‌شوند التماس دعا داریم و واقعاً در دعا‌هایتان در درجه‌ی اول دعا کنید برای عاقبت بخیری خودتان از جهت علمی و معنوی و دنیوی، و مشکلاتی که امروز دنیای اسلام دارد، انسان اخبار را که می‌بیند خطرات بسیار ناگواری برای دنیای اسلام در آینده هست، خونریزی‌ها و قتل‌ها یعنی کشورها آبستن سوری‌ها هستند، یعنی آنطوری که انسان ملاحظه می‌کند کشورهای اسلامی در آینده این بیم را دارد، این خبری که خواندید در عربستان القاعده تهدید کرده که تمام شیعیان باید خاک عربستان را ترک کنند، همه‌شان را به کشتار تهدید کرده و خدا نکند چنین مسئله‌ای آنجا محقق شود که اگر بشود یک وضع بدتری از سوریه برای شیعیان در آنجا به وجود می‌آید، باید برای حفظ این نظام دعا کرد که انسان قدر این نظام را در دنیای امروز بیشتر می‌فهمد و قدر اسلام و حکومت اسلامی را بیشتر می‌فهمد، روز به روز آدم توجهش و اعتقادش به این مجموعه نظام، مجموعه نظام و حکومت را باید واقعاً دعا کنیم، حوزه‌ها را دعا کنیم، برای تقویت مراکز علمی دعا کنیم.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين

[1] □ نهاية الأفكار ؛ ج4قسم 1 ؛ ص146

(و اما الحركة) التوسطية و هي الكون بين المبدأ و المنتهى و الآن السیال في الزمان، فلا قصور في جریان الاستصحاب فيها (إذ هي) بهذا الاعتبار من الأمور القارة، فيصدق عليها البقاء حقيقة لا مسامحة، هذا (و لكن) الإنصاف انه لا سبيل إلى دعوى صدق القار على الحركة بمعنى التوسط كي يتصور فيها البقاء الحقيقي، لما عرفت من ان البقاء الحقيقي للشيء عبارة عن استمرار وجوده في ثاني زمان حدوثه بماله من المراتب و الحدود المشخصة له في آن حدوثه (و مثله) غير متصور في الحركة التوسطية في مثل الزمان و نحوه بداهة انها ليست بحقيقتها الا عين التجدد و الانقضاء و الخروج من القوة إلى الفعل، فالموجود المتحقق منها في الخارج انما هو الحصول في حد معين و هو أمر آني لا قرار له، فهي بهذا الاعتبار عين الوجودات المتعاقبة و الحصولات المتدرجة الموافية للحدود المعينة

[2] □ نهاية الأفكار ؛ ج4قسم 1 ؛ ص146

(بل) يمكن ان يقال: انه ليس لعنوان البقاء أثر في أدلة الاستصحاب، فان الموجود فيها هو النهي عن نقض اليقين بالشك، و لا ريب في ان دائرة صدق النقض عرفاً أوسع من البقاء الحقيقي و المسامحي، فيكون رفع اليد عن ترتب الأثر على الأمر التدريجي الذي ينعدم و يوجد على التعاقب بالشك في انقطاع سلسلة وجوداته، نقضا لليقين بالشك عرفاً